یادداشت سردبیر

خدا حافظ آقای رئیس جمهور!

کسری نوری

بی آن که بخواهم به تشریح و واکاوی ساختار و ساختمان سیاسی اکنون ایران بپردازم و یادآور مصائب سیاسی کام یاران و خوانندگان را تلخ کنم، تنها از آنچه در این سالها به دست آمده خواهم گفت تا غوص در اندیشه و تأمل در سال های گذشته را یاری کند.

اندیشه در مسیری که کنار یک نام و کنار یک آرمان، ۸ سال مدام طی کردیم و لحظه لحظه اش را به خاطر سپردیم. نامی به نام «محمدخاتمی» و آرمانی به نام «سربلندی ایران و روشنگری».

کیست که نداند ایران عزیز ما، هم عرض طول و مساحتش، سرزمین پهناور رویدادهای بزرگ تاریخ بوده است. پل فیروزه ای که شریان حیات دو تمدن شرق و غرب از آن عبور کرده و در پهنه وسیع این تلاقی «تمدن بزرگ ایرانی» بناشده است.

تاریخ ایران، تاریخ پرتلاطم این تلاقی و آمیختگی است. بی شک دراین مسیر اعصار و زمان هایی بوده اند که نقش تعیین کننده در سرنوشت فرهنگ و اجتماع ایران ایفا کرده و رقم زننده جنبش ها، حرکت ها و وقایع آینده شده اند.

به گواه این تاریخ و به مصداق گردش تکرار شونده اش، دورانی که درآن به سرمی بریم، یکی از آن مقاطع سرنوشت ساز است.

دولت اصلاحات و در رأس آن محمد خاتمی بی گمان در فردا روز تاریخ، قضاوت عادلانه خواهدشد و حاصل دورانش درترازوی انصاف زمان، به سنجش و داوری خواهدنشست. دراین میان ملاک داوری تاریخ بی آن که آلوده رقمه شاهان و اراده امیران و دخل تصرف کاتبان باشد، نظر به رسانه مکتوب و روزنامه ها خواهدانداخت. چه؛ تاریخ نگاری دیرگاهی است که به روزنامه نگاران سپرده شده و بالندگی و شکوفایی روزنامه، همانا امکانی برای ارجاع دقیق متن امروز به آینده است.

دوران اصلاحات، دوران شکوفایی رسانه بود. مطبوعات قامت برزانوی خمیده راست کردند و بر فردیت خویش استوار شدند. عرفی شکست، بنای کژوابستگی رسانه فروریخت و مطبوعات بی درنگ از «پیش پا را دیدن» دیده فراتر بردند و به ابزار روشنگری جامعه بدل شدند.

آنان که هم قسم اصلاحات شدند تا پای جان برعهد خویش، پای سفت کردند و تاوان سنگین «وفای عهد نشکستن» را به جفاکاران عهد و زمانه پرداختند.

مطبوعات دوران اصلاحات کوشیدند بینش اجتماعی و ذهن سیاسی مردمان ایران را هرچه بیش پرورش دهند و آنان را به حقوق مدنی خود بیش از پیش آشنا کنند.

موانع کم نبود و دشواری ها جمله، سازنده شد.

نویسندگان عصر خاتمی گریبان از چنگ تقلیدها ربودند و درکارزاری قلم زدند که یکی از سرنوشت سازترین دوران تجربه آزاداندیشی و رسالت رسانه بود. هم به اتکای آرای خاتمی، سینه مجاهدت در راه آزادی اندیشه گشودند، و هم بهای سنگین تغییر شتاب زده را پرداختند.

هرچند هر از گاهی بی غرض جنجال هم آفریدند و تیشه نقد به پای اصلاحات زدند، اما رفته رفته همه ما به یک نظام قانونمند مطبوعاتی و یک روش مدنی و مدرن ایرانی دست یافتیم که در آن جایی برای مطبوعات جنجال آفرین و پرخاشگر نبود. مطبوعات دوران اصلاحات، بدل به سعی و خطایی برای نهادینه کردن این روش ایرانی شدند و اکنون همه ما روزنامه نگاران خرسندیم از تجربه تمامی تلخ کامی ها و دشواری های این دوران که نتیجه اش چنین گرانبها به گنج خانه معرفت و کمال ایرانی افزود و اعتبار خشت روی خشت سازندگی و اصلاح، را جایگزین رؤیا پردازی های دست نیافتنی کرد.

خاتمی دولتمردی سیاستمدار نبود، او صداقت مداری بود که حول ابزار اندیشه سیاسی، چهره خوشایندی از دولت خویش را رقم زد و همین اصل صداقت پیشگی رئیس جمهور، شکاف میان توقعات برآورده نشده و خواسته های شتاب زده اهالی مطبوعات با او را پر کرد. هرچند هرازگاه گله مند از او بودیم اما همه ما به خاتمی اعتماد و اعتقاد داشتیم. اعتماد به صداقتی که از او سخن گفته بود و اعتقاد به آرمانی که به آن پایبند و پایدار بود.

بسیاری از کسان که تلخی حصار جسم و روح و قلم را دراین دوران به پای آزادی و اندیشه چشیدند هم، با همه پرسش هایی که از مصلحت اندیشی خاتمی داشتند بر اعتقاد و اعتماد به او در قلب خویش وفادار ماندند.

بسیاری پرسش ها نیز با گذر ایام، پاسخ های مناسب یافت. زمان گذشت و نقاب از چهره مناقشات افکند و سبب ها و علت های ملاحظات عیان شد و باردیگر باز حقیقت بر شانه اصلاحات نشست و مهر صحت بر عمل خاتمی زد.

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود
و باز می گوید که:
بیفتد، آنکه دراین راه با شتاب رود

به قول اندیشمندی «اگر خداوند زمین را در ۶ روز بیافرید» البته که بشر نمی تواند در یک شب به رشد سیاسی دست یابد! با درک این حقیقت، چشم انداز پیشرفت به سوی دموکراسی نیز مأیوس کننده نیست.

و همین اعتدال جویی و واقع بینی دولت اصلاحات، پایان توطئه های استبداد شد، چه طیف وسیعی از ناامنی، بی اعتنایی، سوءظن، استیصال، وحشت، بیگانگی و خشم که می توانست با هرحرکت شتابزده ای فضای اجتماع ایران را دراین دوران حساس آکنده کند، چون آب بر آتش فرونشست و جای خود را درحل مسائل به خردمندی عالمانه داد.

ادامه در صفحه ۳۰

... به تجمل بنشیند به جلالت برود

دکتر هادی خانیکی

ورود سید محمدخاتمی به عرصه مسؤولیت های رسمی با دو گفتار به حافظه ها سپرده شده است: نخست آنچه مرحوم حاج سیداحمدخمینی پس از ورود او به مؤسسه کیهان در سال ۱۳۵۹ گفت و دوم آن چه خود به هنگام معرفی به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در سال ۱۳۶۱ درمجلس عرضه داشت.

گفتار نخست ؛ توصیفی بیرونی است؛

وقتی خاتمی حکم نمایندگی امام خمینی (قده) را در مؤسسه کیهان دریافت کرد، مطبوعات این گفته حاج سید احمدخمینی را برجسته کردند که خاتمی بیش از همه شبیه طالقانی است. اهالی فرهنگ وسیاست معنای این شباهت را خوب می دانستند واز آن استقبال کردند. طالقانی مظهر مهر و مدارا در میان مردم بوده و دست اندرکاران عرضه اندیشه و قلم در پی کسی بودند که بتواند همزه وصلی برای ذهن های رمیده از هم باشد. انصاف اینکه او چنین کرد و چنین نیز شد، آن تصویر مهربان دوباره در دیده ها و دل ها نشست واین البته کاری بود کارستان.

گفتار دوم بیان بی پرده یک باور است؛

وقتی کمتر از دو سال بعد خاتمی به عنوان وزیر فرهنگ وارشاد اسلامی دولت مهندس موسوی به مجلس رفت، سخن او در باب حد آزادی و آزاداندیشی، نشانه ورود به عرصه های نوینی از مدیریت فرهنگی بود. نماینده ای در مخالفت با مسؤولیت او چاپ مقاله ای عتاب آمیز را در نقد روحانیت بهانه کرد، اما خاتمی شیوه ای متفاوت در پاسخ برگزید. نویسنده مقاله از روزنامه رفته بود و لحن آن نیز با منطق و گفتار خاتمی نزدیک نبود، پس شاید راه نزدیک و مصلحت آمیز گفت وگو با مدعی بیان همین رخدادها بود.

خاتمی به جای راه آسان رهاساختن خویشتن از راه سخت دشوار دفاع از ضرورت آزادی و نقد رفت و به همان جمله مشهور ولتر رسید که اگر با اندیشه ای مخالف نیز باشد، حاضر است جان بر سر آزادی بیان آن نهد.

خاتمی ده سال در وزارت ارشاد با همین مشی ومشرب ماند و در آن مدت کوشید که افق آزادی اندیشه و شکوفایی هنر را گشاده و گشوده نگاه دارد و انصاف این است که کارنامه ای درخشان در همه عرصه های فرهنگی به جا نهاد، اما آنگاه که زمانه غلبه سیاستی تنگ بر دایره فرهنگ فرا رسید، او خود به جای بودن در میانه قدرت، رفتن به گوشه عزلت را برگزید و در سوم خرداد ۷۱ ، از پلکان ارشاد فرود آمد و به کتابخانه ملی رفت. شاید گویاترین راوی این فراز و فرود همان مجلس نکوه است. خاتمی از سوی اندیشمندان و هنرمندان کشور باشد در تالار وحدت و از آن میان هم نمادین ترین کلام آن، پایان آن . آن شب، بزرگان بسیاری، بینش و منش خاتمی را ستودند ؛ از مرحوم رسام عرب زاده و دکتر سیدجعفر شهیدی و جمشید مشایخی و سیدجلال ذوالفنون تا مرحوم گل آقا و مهاجرانی و پلنگی و حاتمی کیا. حسن ختام آن مجلس غزلی از حافظ بود نقش بسته قابی زیب از انجمن خوشنویسان ایران که فکر می کنم غزل خداحافظی این ایام هم باشد:

کاروانی که بود بدرقه اش حفظ خدا
به تجمل بنشیند، به جلالت برود

از آن پس خاتمی بیشتر با «بیم موج» (۱) زیست و کوشید تا کارهایی کند که «آیین و اندیشه در کام خودکامگی»(۲) فرو نیفتد. درک زمان و درد دین نقاط کانونی دغدغه های او در این دوران بود. که درسامان یافتن جریان روشنفکری دینی بازتاب می یافت. خود او در آن ایام نوشت:

به نظر من نقص عمده ای که در حوزه تفکر و سازندگی داریم، فقدان یا ضعف جریان روشنفکری دینی است، هرچند زمینه های ظهور و رواج آن را کاملاً آماده می بینم.

روشنفکر به نظر من کسی است که در زمان خود به سر می برد و مسائل انسان روزگار و تحولات زمانه را می شناسد یا دغدغه شناخت آنها را دارد و چون آشنا به مسائل زمان است، اگر امیدی به حل آن مسائل باشد به همین روشنفکر است. زیرا کسی که مسأله را نمی داند چه توقعی داریم که آن را حل کند؟ در اینجا حسن نیت و خوبی و پاکی کافی نیست و حتی علم و اطلاع هم به تنهایی کارساز نیست.

خصلت اصلی روشنفکر این است که در زمان خود به سر می برد و علاوه بر آن اهل تعهد است و دغدغه خاطر ، تعهد نسبت به حقیقت و دغدغه خاطر نسبت به سرنوشت انسان، روشنفکر کسی است که به عقل احترام می گذارد و حرمت آزادی را می شناسد.(۳)

خاتمی در این دوران بسیار به «سؤال» اندیشید که آغاز تفکر است و در این راه با دانشگاه واصحاب پرسش و نظر پیوندهای خوبی یافت، به گفته خود او آدمی با پرسش وجود انسانی خود را وضع می کند و این شأن والا برآمده از پرسش حقیقی است که نزد محققان است، نه نقش سؤال که مقلدان نیز از آن دم می زنند. آن کس که عطش پرسش ندارد از فیض پاسخ نیز محروم است و حتی از دریافت حل معنای محققان نیز ناتوان.

عکس روزنامه

روزی که خاتمی به هند رفته بود، گجران نخست وزیر اسبق هند که از نظریه پردازان بنام آن کشور است درباره او گفت: «در نشستی در امارات چند روز پیش گفتم اگر دکتر مصدق در ایران مانده بود نه تنها سرنوشت ایران که سرنوشت منطقه با امروز متفاوت بود، امروز هم می گویم اگر اندیشه خاتمی که گفت وگوست بماند هم آینده ایران و هم منطقه جز این خواهد بود»

در امتداد همین پرسش بود که خاتمی می خواست «آیین» را شکل دهد، فصلنامه ای با پیشینه و پشتوانه ای از اندیشه و اندیشه ورزان، ضرورت های سیاسی موجب شد که از زمستان ۷۵ «آیین» به جای پاسخ جستن برای پرسش های زمانه به متن رقابت های انتخاباتی درآید و دغدغه های خاتمی در گستره ای به وسعت ایران گسترش یابد. چنین بود که او با همان گفتمان خاص پس از پنج خرداد، نماینده عالی مردم در نظام اجرایی و سیاسی کشور شد.

خاتمی باز به میانه قدرت آمد، با گفتمانی «فرهنگ مدار» و پرسشگر از قدرت.

توانست هشت سال دیگر پرسش های خویش را به گستره همگانی و فرایندهای سیاسی تعمیم دهد.

هشت سال ورود جامعه به حوزه نقد قدرت حداقل نتیجه ای که داشت، بالا بردن قدرت نقد جامعه است واین میراث ماندگار خاتمی است که در چشم انداز دمکراسی و توسعه ملی ایران سرمایه اجتماعی نوینی است. خاتمی با فرادادن خود در معرض نقد همگانی ، نقد را همگانی تر و قدرت را زمینی تر کرد. گفتار و رفتار او از این منظر، گفتار و رفتاری تازه در حوزه قدرت سیاسی ایران است، او همانگونه امروز از قدرت می رود که دیروز به میانه قدرت آمد. این یعنی ورود به افقی تازه در دموکراسی که فراتر از ناکامی های بسیار دولت اصلاحات و عدم توفیق های سیاسی او است.

اگر این گفتار و رفتار در جامعه ما ریشه دواند، به رغم هر ناکامیابی باید به گذار از فرازی دیگر از فرایند پرنشیب و فراز دموکراسی در ایران امید بست.

روزی که خاتمی به هند رفته بود، گجران نخست وزیر اسبق هند که از نظریه پردازان بنام آن کشور است درباره او گفت: «در نشستی در امارات چند روز پیش گفتم اگر دکتر مصدق در ایران مانده بود نه تنها سرنوشت ایران که سرنوشت منطقه با امروز متفاوت بود، امروز هم می گویم اگر اندیشه خاتمی که گفت وگوست بماند هم آینده ایران و هم منطقه جز این خواهد بود».

به راستی نمی توانیم با این دغدغه به بدرقه او بیندیشیم و باز هم ببینیم که

کاروانی که بود بدرقه اش حفظ خدا
به تجمل بنشیند ، به جلالت برود

(۱) و(۲)ـ نام دو کتاب خاتمی در آغاز وپایان دوره فترت پیش از ریاست جمهوری.
(۳) بیم موج، مجموعه مقالات ، سیمای جوان، صص۲۰۲ و ۲۰۳

اردکان همسایه نایین

بازگشت نسل چهارم میانه روی به نسل اول

امیر یوسفی

دل آزردگی ها دلیل دندانگیری نیست تا دولتمرد عصر اصلاحات، به وقت وداع، سزاوار بدرقه ای سرد و ساکت باشد. سرخوردگی های ملی از پروژه میانه روی سیاسی، هر چه باشد نشان از سرشکستگی این پروژه ندارد. میانه روها در تاریخ معاصر ایران همواره سربلند بوده اند و همیشه سرافراز مانده اند. هم بزرگانی چون آیت الله نایینی، میرزا علی اکبرخان دهخدا و میرزا جهانگیرخان صورااسرافیل که به دوران مشروطیت، قدم در مسیر میانه روی نهادند؛ هم بزرگانی چون مصدق و فاطمی که به عصر جنبش نفت، گزینه میانه روی را برگزیدند؛ و هم بزرگانی چون مهدی بازرگان که به ایام انقلاب ۵۷ به گفتمان میانه روی اقبال نشان دادند همگی در سیاهه روسپیدان سیاست ایران نشسته اند. اینک آن سیاهه، میهمان تازه ای به خود دیده است: سید محمد خاتمی.

تن دادن به گفتمان میانه روی در جغرافیایی که به گمان بسیاری از تحلیلگران به طور تاریخی یا به قبله انفعال و محافظه کاری روی آورده است یا به ورطه استبدادپذیری سقوط کرده است، البته کار دلیرانه ای است. گفته اند و برهان اقامه کرده اند که ساخت سیاسی ایران طی تاریخ درازش، به تبع وضعیت اقلیمی و جغرافیایی آن، بر نمی تابیده است که گفتمان میانه روی، گزینه آسان یاب مردم و سیاستمداران باشد. موقعیت تاریخی سرزمین ایران به حکم سیلاب مستمر تغییراتی که بر سرش آوار می شده است یا مردم را به پذیرش وضع موجود سوق می داده و یا هضم عارضه حاکمیت استبدادی را به غایت آسان می کرده است. به این اعتبار ظهور گفتمانی که تحول خواهی تدریجی را سرمشق سلوک سیاسی خود قرار دهد به خودی خود بدیع و بی سابقه است. این گفتمان، همزاد مشروطیت ایرانی است و در بطن خود، فرزندان متعددی را پرورانده است.

میانه روهای ایرانی گو اینکه همگی خادم یک خاتون هستند و تمامی آنها کمر خدمت در پیشگاه یک شاهزاده بسته اند اما هر یک، سلوک و سلیقه ویژه خود را دارند. بر این اساس می توان قرائت های مختلفی از میانه روی در سیاست ایران را سراغ گرفت. حکمی که بر میانه روهای مشروطه صادق است تماماً قابل اطلاق بر میانه روهای جنبش نفت یا انقلاب اسلامی یا نهضت اصلاحی نیست. متقابلاً حجم کامیابی های ایشان در یک رتبه و رده نیست. به رغم این تمایزات، آنچه همگی ایشان را در قاب مرصع میانه روی می نشاند برخورداری از صداقت، شفقت، روشن بینی، مردم دوستی، تحول خواهی، آینده نگری و مقاومت و استقامت است.

مدلی که سیدمحمد خاتمی در عرصه میانه روی برگزید البته به کام بسیاری شیرین نیامد. گذشته از رقیبان سرسخت و کینه جوی میانه روی که گویا در ستیز با مسالمت جویی میثاق ازلی بسته اند، همدلان و همفکران گفتمان میانه روی هم در پاره ای موارد به مشی و مرام خاتمی روی خوش نشان ندادند. خاتمی در ساحت گفتمان میانه روی، «نوآور» نبود اما بی گمان «نام آور» بود. پیشاپیش میانه روهای تاریخ معاصر نایستاد اما دوشادوش آنها نشست. طعم سخن او آنگاه که از اصلاح طلبی و تحول خواهی حرف می زد البته طعم آشنایی بود. طعمی که اردکان - زادگاه او - را به نایین - زادگاه علامه نایینی - پیوند می داد. خاتمی به روزگاری که هنوز تندباد جفاکاری ها خسته اش نکرده بود هرگاه از مدنیت سخن می گفت، سرشار از غرور و افتخار، یادی از پیشوای پیشین می کرد و به زبان مباهات، فخر می فروخت که نخستین صورتبندی از تلفیق دین با جهان مدرن، یادگار ماندگار علامه نایینی است. خاتمی نیاکان خود را خوب شناخته بود. خاتمی نایین را خوب شناخته بود. می دانست که در عرصه جغرافیا اگر میان اردکان و نایین، ساعتی مسافت است اما در عرصه اندیشه و حکمرانی، این فاصله کمتر از لحظه ای است. اینگونه بود که گام در عرصه ای نهاد که پیشتر نایینی نهاده بود. با این همه گرچه خاتمی بر سر میراث نایینی نشست اما در سایه درایت خود، بر آن میراث، بسی بیشتر افزود. اگر نایینی در منظومه فکری خود از میان فرزندان جهان مدرن، تنها یکی را برگزیده بود و می خواست آن طفل را بردامان دین بنشاند خاتمی سراغ سایر فرزندان آن رفت. بر این اساس افزون بر حاکمیت مردم (که محل توجه نایینی بود) سخن از حقوق بشر گفت، مفهوم شهروندی را پاس داشت، مدنیت را ستود و دست آخر شاه بیت غزل زیبای حکمرانی اش - ایران برای همه ایرانیان - را سرود. بستر رویش و رشد خاتمی، بدین قرار اندیشه ها و سرمشق نایینی بود. اما او از این سرمشق کوشید فراتر برود و رفت. اینک می توان به جرأت حکم کرد که سرمشق میانه روی و اصلاح گری به روایت خاتمی، بالغ تر و بلورین تر از سرمشق نایینی است.

اما هر قدر خاتمی همت به خرج داد تا گفتمان اصلاح طلبی و میانه روی دینی نایینی را بسط و گسترش دهد، مخالفان و رقیبان او از دایره نقدهایی که در زمان نایینی و خطاب به نایینی عرضه می کردند؛ با فراتر نهادند. خاتمی، بالغ تر از نایینی بود اما منتقدان او بالغ تر از منتقدان نایینی نبودند. خاتمی از موقعیت نایینی بالاتر رفت اما منتقدانش از موقعیت منتقدان نایینی بالاتر نرفتند. بدین قرار حلقه نقادان نوگرایی دینی که به روزگار نایینی تمام همت خود را مصروف آن کردند تا بر امکان سازگاری دین با آزادی و حاکمیت مردم قلم بطلان بکشند امروز هم جز آن، کار دیگری ندارند و نمی کنند. گویی در خاتمی آن میزان اشتیاق وجود داشته است که حفره ها و خلأهای دل آزار گفتمان نایینی را بپیراید اما در منتقدان خاتمی، آن اشتیاق به چشم نمی آید که به دایره مفهومی نقدهایی که بر نایینی وارد می کردند حلقه دیگری بیفزایند.

کمترین نتیجه ای که از دل این واقعیت تاریخی به دست می آید آن است که دشواری های سلوک میانه روانه سیاسی در ایران، در همه زمان ها کمابیش یکسان بوده است. مخالفان و رقیبان این سلوک نوعاً از ادبیاتی واحد و اقداماتی یکسان بهره می برند. پیش پای افکار خاتمی موانع و مشکلاتی از همان جنس وجود داشت که پیش از این، پیش پای میانه روهای نسل اول (مشروطه)، نسل دوم (جنبش نفت)، نسل سوم (انقلاب اسلامی) بود. میانه روها مدل عوض کردند. متحول شدند. بلوغ یافته تر سخن گفتند و عمل کردند. مخالفان اما همگی بر همان قرار که یادگار شیخ مشروعه خواه بود وفادار ماندند. به همین دلیل است که به راحتی و به درستی می توان از نسل های متعدد و متوالی میانه روی در ایران سخن گفت اما حرف زدن از نسل های متعدد تندروی، بی جا و بیهوده است. با اتکا به این واقعیت می توان حکم کرد که رشد و رعنایی گفتمان میانه روی در ایران آنقدر هست که بتوان از مدل های مختلف این گفتمان سخن به میان آورد اما در گفتمان رقیب هیچ بسط و بلوغی دیده نمی شود. به مدد آرا و نظرات شیخ فضل الله نوری - سرشناس ترین و سرآمدترین مخالفان گفتمان مدرن و مدنی - فقط می توان مدل میانه روی نایینی را پاسخ گفت. اما پاسخ به گفتمان میانه روی کسانی چون خاتمی، با اتکا به دیدگاه های «شیخ، مشروعه خواهان» ناکامل و ناکافی است. بدین قرار آنچه رقیبان اصلاحات در عمر هشت ساله اصلاحات گفتند هیچ یک در مقام نظر، نادرستی گفتمان میانه روی دینی به روایت خاتمی را اثبات نکرد. بسیار گفته اند که جنبش اصلاحات خاتمی از بنیان های نظری بی بهره است. واقعیت اما چیز دیگری است. در نزاع میان طرفداران و منکران اصلاحات خاتمی، واقعیت های عینی آشکار کرد که گروهی که بنیان مستحکمی برای آرای خود ندارد، اصلاح طلبان وفادار به خاتمی نبودند؛ مخالفان و منتقدان او بودند که چیزی بر میراث مخالفان مشروطه نیفزوده اند.

خاتمی نماد نسل چهارم میانه روهای ایران است. در کار او فراز و فرود فراوان بوده است. غث و سمین بسیار بوده است. تمامی این فرازها و نشیب ها آنقدر نسبت که او را از گفتمان میانه روی و از افق نسل چهارم میانه روی بیرون براند. اگر کسی حکم کند که نسل چهارم گفتمان میانه روی به واسطه ویژگی های شخصی خاتمی، رجوع به نسل اول این گفتمان است شاید بیراه نگفته باشد. این چیزی است که مغایرتی با وضع نمادین خاتمی در پهنه گفتمان میانه روی ندارد.

خاتمی نسل چهارم این گفتمان را به نسل اول آن پیوند زد. در این ابتکار، او حتی اگر نوآور هم نبوده باشد نام آور است. خاتمی که در اردکان زاده شده بود و نسیم نایین را همواره می شنفت در تهران گفتمانی برقرار ساخت که یادآور نایینی بود. به این اعتبار از یک سو اردکان وامدار نایین است چرا که بنیان نسل چهارم گفتمان دینی، اندیشه های شیخ برآمده از نایین است اما از سوی دیگر این نایین است که مدیون اردکان خواهد بود چرا که سید اردکانی، گفتمان نایینی را در تهران به بسط و بلوغی شایان رساند. مخالفان میانه روی اما همچنان همان جایی ایستاده اند که شیخ مشروطه ستیز ایستاده بود.

ویژه نامه پایان دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی